

رابطه منطقی معجزه با صدق گفتار آورنده آن

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۱

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۷/۰۳

علیرضا سبحانی*

چکیده

موضوع این مقاله یکی از مسائل پریشینه و ریشه‌دار کلامی و قرآنی است و آن «رابطه معجزه با صدق ادعای آورنده معجزه» است و اینکه چگونه مثلاً انداختن عصا و تبدیل آن به افعی، دلیل بر حقانیت قول آورنده و رسالت او از جانب خداست و به اصطلاح چه رابطه‌ای بین یک عمل تکوینی و نبوت که یک منصب معنوی است، وجود دارد. ما در این مقاله در صددیم دلالت آن را به صورت برهانی ثابت کنیم. دلایلی برای اثبات این مدعی مطرح شده است؛ مانند قول مشهور «قیح اغراء به جهل» و بیان علامه طباطبایی^۱ با قاعده فلسفی «حکم الامثال فی ما یجوز». دلالت معجزه بر صدق مدعی دلالت لفظی نیست. به تبع دلالت مطابقی و تضمنی و التزامی مورد بحث ما نیست؛ بلکه دلالت آن عقلی و به صورت برهان لمی است؛ زیرا با در نظر گرفتن صفات خدا مانند حکیم بودن و اینکه وجود او منزّه از قبیح است، و از آنجا که این مسائل جنبه علمی و معلولی دارد، در نهایت به لازم آن پی می‌بریم؛ یعنی در واقع آورنده این معجزات در ادعای خود راستگوست و لازمه صفات جمال و جلال خداوند اقتضا می‌کند که در ادعای خود راستگو باشد. خدا هرگز چنین قدرت فوق‌العاده‌ای را به فرد دروغگو نمی‌دهد و اگر هم بر فرض ممکن، فردی صاحب چنین قدرتی شد، بر خدا لازم است، مانع گمراهی بندگان شود. بیان دوم اینکه رخداد معجزه به عنوان يك خارق عادت و ادعای ارتباط با عالم بالا به عنوان خرق عادت دوم، مطرح شده‌اند و هر دو مماثل یکدیگر می‌باشند. اگر اولی را پذیرفتیم، دومی (ادعای نزول وحی) نیز به جهت قاعده «حکم الامثال فی ما یجوز و ما لا یجوز واحد»

۱۴۹

پیش

سال بیست‌ونهم / شماره ۱۰۳ / بهار ۱۴۰۱

* دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و دکتری مذاهب اسلامی دانشگاه ادیان و مذاهب.

110sobhani@gmail.com

بالضروه پذیرفته می‌شود. قول کسانی که معتقدند معجزه برای اقناع عوام الناس است و آن را حرکتی فریکارانه تلقی می‌کنند، با اثبات نظریه نخست، شأن و جایگاه معجزه را به بالاترین درجه خود که مرتبه منطقی و عقل است، ارتقا داده‌ایم. اگر ما دلالت معجزه را برهانی ندانیم، درواقع بر یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله اعتقادی خود برهان اقامه نکرده‌ایم.

واژگان کلیدی: معجزه، رابطه منطقی، حسن و قبح، عادت الله، دلالت اقناعی، دلالت معجزه.

مقدمه

موضوع شایسته بیان، «تبيين وجود رابطه بين معجزه و صدق ادعای مدعی است» که آیا يك رابطه منطقی و به صورت «علی و معلولی» است تا مسئله جنبه «برهانی» به خود بگیرد، به گونه‌ای که هیچ گونه احتمال خلاف در آن راه نداشته باشد و يك نوع رابطه عقلی است. گروهی از متکلمان مسیحی و برخی محققان اسلامی دلالت معجزه را بر صدق گفتار مدعی روان‌شناختی و اقناعی می‌دانند و می‌گویند افراد ساده‌لوح با مشاهده کارهای شگفت‌انگیز که از حیثه توان آنها بیرون است، مجذوب آورنده آن می‌شوند و به آن ایمان می‌آورند.

یکی از طرفداران این نظریه معروف ابن‌رشد اندلسی (۵۲۰-۵۹۵ق) است. او معتقد است بین دلیل و مدلول سنخیت لازم است و این سنخیت در مورد معجزه وجود ندارد. او می‌گوید:

آنچه که سبب اقناع نوع مردم می‌شود این است که آن کس که توانایی راه رفتن روی آب را دارد که عملی مافوق بشری است به طریق اولی می‌تواند بیماری‌ها را درمان کند که در توان بشر است. و لذا عموم مردم با دیدن معجزات انبیاء، که خداوند آنها را دارای چنین قوه و نیرو کرده است دور از ذهن نخواهد بود که بتوانند وحی الهی را دریافت کنند و پیامبر خدا باشند (ابن‌رشد، ۱۹۸۸م، ص ۱۸۵).

خلاصه نظر او این است که معجزه جنبه اقناعی و روان‌شناختی دارد، کسانی که معجزه را گواه بر صدق گفتار آورنده آن می‌دانند، بسان این است که عمل يك پزشکی که جراحی فوق‌العاده را در بدن انسانی که کاملاً بی‌سابقه باشد، گواه بر صدق گفتار او در مسائل نجومی بدانند.

بنابراین شفابخشیدن جناب مسیح ﷺ بسان عمل فوق العاده این جراح است و پذیرفتن قول مسیح در سایر مسائل (معاد، دوزخ، بهشت و...) به مثابه پذیرفتن قول جراح در مسائل نجومی است. آن گاه نتیجه می گیرد، اگر در قرون گذشته آوردن معجزه مایه گرایش مردم به ادعای او بوده، جنبه روانی و اقناعی داشته است؛ زیرا کارهای خارق العاده گواه بر شخصیت برتر او می باشد، طبعاً گفتار او نیز پذیرفته می شود.

بی پایگی نظریه با تبیین نظریه دوم آشکار می شود.

در حالی که متکلمان پژوهش محور اسلامی معتقدند يك نوع رابطه منطقی و برهانی بین معجزه و صدق گفتار او وجود دارد. ابتدا مقدمه ای را یادآور می شویم که طرفین آن را پذیرفتند.

وجود رابطه بین علت و معلول

صدرالمতألهین و پیروان مکتب او در تفسیر قاعده «الواحد لایصدر إلا من الواحد» بر لزوم وجود رابطه بین علت و معلول چنین استدلال می کند:

۱. باید بین علت و معلول يك نوع رابطه وجود داشته باشد؛ مثلاً خوردن آب با رفع تشنگی، رابطه طبیعی دارد؛ همچنین خوردن غذا در رفع گرسنگی، حائز چنین رابطه است، به گواه اینکه اولی جایگزین دومی و همچنین بالعکس نیست.

بدین ترتیب باید بین علت و معلول رابطه ای باشد و به تعبیر آنان «یلزم أن یکون کلّ شیء علة لكلّ شیء».

پس از بیان پیشین اساس قاعده ای را پی می ریزند و آن اینکه:

۲. معلول واحد که بسیط من جمیع الجهات است، از کثیر سر نمی زند؛ زیرا اگر معلول بسیط من جمیع الجهات باشد و در آن هیچ نوع کثرتی وجود نداشته باشد، اگر از دو علت صادر شود، لازمه صدور آن از دو علت، ملازم با وجود دو خصوصیت در معلول است؛ زیرا در بند الف گفتیم تا بین علت و معلول رابطه خاصی نباشد، معلول از آن صادر نمی شود. حالا اگر دو علت مبدأ صدور واحد من جمیع الجهات باشد، باید در این معلول واحد دو خصوصیت باشد و لازمه آن خلف فرض و کثرت در معلول است؛ در حالی که ما معلول را بسیط من جمیع الجهات فرض

کردیم (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۲۱۰).

همانند این سخن درباره اندیشه‌های علمی نیز صادق است. باید بین يك اندیشه که آفریننده اندیشه دیگر است، رابطه‌ای وجود داشته باشد و عقل يك نوع ملازمه بین آن دو کشف کند. اگر می‌گوییم «کلّ زوج ینقسم إلی متساویین» بدان دلیل است که واقعیت زوج با انقسام مطابق است. زوج دو موجود است، قهراً با دو انقسام ملازم است. بر این اساس معجزات پیامبران باید يك نوع ملازم عقلی با صدق گفتار آنان داشته باشد. انداختن عصا آن‌گاه به صورت مار گشتن، چگونگی می‌تواند دلیل بر صدق نبوت موسی ﷺ باشد. اگر رابطه‌ای نباشد، برداشت از معجزه برای صدق ادعای مدعی، به سان قول شاعر خواهد بود که می‌گوید:

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

از برخی آیات استفاده می‌شود که امت‌های پیشین پیامبران يك نوع رابطه بین معجزه و صدق گفتار او می‌اندیشیدند؛ مثلاً در این آیه قوم ثمود به پیامبر خود به نام صالح ﷺ می‌گویند: «مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ: تو بشری مانند ما هستی، اگر در دعوت خود راستگو هستی آیت و نشانه‌ای بیاور» (شعراء: ۱۵۴).

گاهی خود پیامبران پیش از آن که مردم از آنان معجزه بخواهند، آمادگی خود را به نشان دادن معجزات اعلام می‌کردند. درباره حضرت موسی ﷺ چنین می‌خوانیم:

حَقِیْقٌ عَلٰی اَنْ لَا اَقُوْلَ عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَارْسَلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِیْلَ * قَالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآیَةٍ فَآتِ بِهَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ: ای فرعون شایسته است که درباره خدا جز راست نگویم، من به سوی شما با برهان و آیتی از ناحیه خدایتان آمده‌ام، از این نظر ملت اسرائیل را از قید و بند رها ساز، فرعون در پاسخ گفت اگر در این ادعا راستگو هستی، اعجاز خود را عملی کن (اعراف: ۱۰۵-۱۰۶).

حضرت مسیح ﷺ نیز به سان حضرت موسی ﷺ پیش از درخواست معجزه، اعلام آمادگی می‌کرد. قرآن در این موقع می‌گوید: «وَرَسُوْلًا اِلٰی بَنِي إِسْرَائِیْلَ اَنْتِيْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ: من رسول خدا به سوی بنی اسرائیل هستم و با نشانه‌ای از جانب خدا آمده‌ام» (آل عمران: ۴۹). اکنون برای روشن ترشدن بحث به نظریات برخی اندیشمندان می‌پردازیم.

وجود رابطه منطقی بین اعجاز و صدق ادعای مدعی

بیان اول: مقتضی حکمت الهی

عقاید اسلامی به سان منظومه ای است که پذیرفتن يك جزء آن در گرو پذیرش بقیه اجزای آن است؛ بنابراین کسی نمی تواند بر جزئی از آن منظومه، دلیل مستقلى بخواهد که جدا از اجزای وابسته آن باشد. بنابراین اثبات این مطلب که بین معجزه و صدق گفتار مدعی رابطه منطقی هست، در گرو آن است که يك رشته قضایا را قبلاً بپذیریم و اگر آنها مورد خدشه باشد، استدلال تمام نخواهد بود.

پیش فرض هایی که بر قضیه مورد بحث سایه افکنده و به آنها بستگی دارد، عبارت اند از: الف) جهان خدایی دارد و نظام آفرینش ساخته طبیعت نیست، بلکه قدرتی مافوق طبیعت آن را آفریده و به آن نظم و نظام بخشیده است.

ب) آفریدگار جهان، عادل و حکیم است و از فرد حکیم کار عبث صادر نمی شود. ج) خلقت بشر برای غرضی است که به خود بشر بر می گردد؛ یعنی راهبری و سعادت او در دو جهان؛ بنابراین آفریدگار جهان به ضلالت و گمراهی انسان ها رضایت نمی دهد؛ یعنی کاری انجام نمی دهد که او را به گمراهی بیفکند، هرچند گاهی خود انسان بر اثر خودخواهی، راه ضلالت را پیماید.

با توجه به این مقدمات سه گانه می توان نتیجه گرفت که اعطای قدرت فوق العاده از جانب خدا که از توانایی نوع بشر بیرون است و قابل تکرار و تقلید نمی باشد، به کسی که به دروغ ادعای نبوت می کند با بند سوم سازگار نیست؛ زیرا موجب گمراهی نوع مردم می شود و هرگز خدا به گمراه شدن مردم رضایت نمی دهد؛ به عبارت روشن تر از يك طرف خدا بشر را برای سعادت دنیا و آخرت آفریده است و برای رسیدن به این هدف پیامبرانی را اعزام کرده است. اگر مدعی نبوت در این مسیر راستگو باشد، هدف عملی شده و غرض حاصل گشته است و اگر مدعی، دروغگو و کاذب باشد و خدا می داند که اعطای قدرت فوق توان به این فرد مایه گمراهی است، طبعاً چنین قدرتی را به وی نمی دهد و اگر داده است، حاکی از آن است که او راستگوست.

آنچه ما گفتیم، توضیح حدیثی است که امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش ابی بصیر بیان فرموده است. آن گاه که وی از امام می پرسد؛ چرا خدا پیامبران را با اعجاز معجزه نموده است؟ امام در پاسخ فرموده است:

لیکون دلیلاً علی صدق من أتى به والمعجزة علامة لله لا يُعطيها إلا أنبياءه ورسوله
وحججه ليعرف به صدق الصادق من كذب الكاذب: خداوند پیامبران خود را با معجزه
همراه نموده تا گواهی بر راستگویی آنان باشد، معجزه نشانه الهی است که خداوند آن را
فقط در اختیار پیامبران می گذارد، تا در پرتو آن، صحت ادعای راستگويان از بی پایگی
مدعای دروغگويان باز شناخته شود» (ابن بابویه، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۲۲).

ما این برهان را در دو جمله بیان می کنیم:

۱. خداوند حکیم است و فرد حکیم نقض غرض نمی کند و بشر را برای رسیدن به کمال می آفریند، ولی بعداً کاری انجام نمی دهد که سد راه رسیدن بشر به آن غرض باشد.
۲. دادن قدرت فوق العاده که جهانیان قادر به مقابله با آن نباشند، به فرد دروغگو نقض غرض است و حکیم علی الاطلاق از نقض غرض پیراسته است.

راهنمایی قرآن در مورد رابطه منطقی

آنچه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل کردیم، پرتوی از مفاد آیه ای است که خدا در این مورد می فرماید و حاصل آیه این است که اگر پیامبرانی که دارای معجزات هستند بر فرض محال دروغ بگویند، شاهرگ آنان زده می شود: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ»: «هرگاه محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت های بی اساس به ما می داد او را با قدرت هر چه تمام تر می گرفتیم، و شاهرگ او را می زدیم و هیچ کس از شما، نمی توانست مانع این کار گردد» (الحاقه: ۴۴-۴۷).

این آیه آشکارا دلالت دارد که هر گاه پیامبر اسلام نسبت های ناروایی به خدا بدهد، خدا از او انتقام می گیرد و نعمت حیات را از او سلب می کند. برخی محققان پاسخ یادشده را نیز به این شیوه تقریر می کنند:

آنان که می گویند آوردن کار خارق العاده رابطه ای با صدق مدعی نبوت ندارد به این نکته

توجه ندارند که معجزه يك امر خارق العاده که از انسان‌های دانشمند و ماهر سر می‌زند نیست، بلکه خارق العاده ای است که فوق قدرت انسان یعنی منحصرأ متکی به نیروی الهی است. آیا ممکن است خداوند خارق عادتی که از عهده انسانها خارج است در اختیار مدعی دروغگویی بگذارد و بندگان خود را گمراه سازد؟ آیا این امر با حکمت خدا سازگار است؟ این درست به این می‌ماند که شخصی بگوید من وکیل فلان کس به سوی شما هستم، و شاهدش این است که او مهر مخصوص خود را در اختیار من گذارده، و آن شخص با علم به این ادعا مهر مخصوصش را در اختیار او بگذارد، مسلماً این دلیل بر قبول و رضایت او است، و گرنه محال است چنین کاری را انجام دهد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۲۸۳).

مهم این است که آیا این آیه مخصوص پیامبر است یا همه انسان‌هایی را در بر می‌گیرد که به خدا نسبت دروغ می‌دهند؟ مسلماً آیه چنین گسترشی ندارد؛ زیرا در طول تاریخ متبیینی آمده‌اند و دروغ‌هایی به خدا نسبت داده‌اند؛ اما نعمت حیات از آنها سلب نشده است.

کتاب‌های تاریخ و رجالی از وضّاعان حدیث و دروغگویان بزرگ نام می‌برد که هزاران هزار دروغ به خدا بسته‌اند، اما صحیح و سالم زندگی کرده‌اند؛ بنابراین نمی‌توان گفت آیه همگان را در بر می‌گیرد؛ یعنی این گونه نیست که خداوند هر نوع دروغگویی را که به او نسبت ناروایی بدهد، از دروغگو سلب حیات می‌کند، بلکه ناظر به پیامبر اسلام ﷺ است با خصوصیتی که دارد.

پیامبر اسلام ﷺ دارای خصوصیت‌های بزرگی است که او را به این حدّ رسانیده است که اگر «العیاذبالله» نسبت ناروایی به خدا بدهد، خدا از او سلب حیات می‌کند.

برخی از این ویژگی‌ها عبارت‌ند از:

۱. در طول زندگی نقطه ضعفی نداشته و سراسر حیات او با پاکی و درستی و امانت همراه بوده است.
۲. آیینی آورده است که به طور کامل با فطرت انسان موافق بوده و عقل و خرد به تصدیق آن پرداخته است.
۳. آورنده معجزه‌ای است به نام قرآن که همه نوابغ جهان و پی‌افکنان سخن در معارضه با آن ناتوان بوده‌اند.

۴. علاوه بر معجزه بزرگ، گهگاهی به درخواست های مردم پاسخ گفته و کارهای خارق العاده ای از او سر زده است.

شخصی با این مشخصات و ممیزات که سراسر زندگی او قلوب انسان ها را به خدا جذب می کند، اگر به خدا دروغ ببندد، حتماً از او سلب حیات می شود. بنابراین هر گاه پیامبر یا هر شخصی که در امت های پیشین به سان پیامبر بوده، اگر نسبت ناروا بدهد، این آیه شامل او می شود و نکته آن روشن است.

زیرا شرایط حاکم بر چنین مرد ممتازی نوع انسان های منصف را به خود جذب می کند و اگر او در ادعای نبوت صادق و راستگو نباشد، اعطای چنین قدرت و موقعیت مایه گمراهی مردم می شود و خدای حکیم که خواهان سعادت انسان هاست، چنین کاری را انجام نمی دهد.

شبهه

فرقه بهائی با آیه مبارکه «وَلَوْ نَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ...» بر صحت دعوی نبوت «نقطه اولی» و «جمال اقدس»، استدلال می کنند.* مروج آنان ابوالفضل گلپایگانی می گوید:

بر صغیر و کبیر معلوم است که «نقطه اولی» در مدت هفت سال و «جمال اقدس» تقریباً چهل سال به همین سؤال بر آن متمسک بودند (یعنی علی محمد باب شیرازی کتابی به نام «بیان» و حسینعلی نوری بهاء کتابی به نام «اقدس» و «ایقان» آورده و آنها را با ادعای نبوت به خدا نسبت داده است) اگر دروغگو بودند باید خدا جان آنها را گیرد (گلپایگانی، [بی تا]، ص ۲۴۰).

پاسخ این استدلال روشن است. همان طوری که یادآور شدیم، آیه ناظر به هر دروغگو نیست؛ بلکه مراد، دروغگویی است که شرایطی به سان شرایط پیامبر داشته باشد و این دو نفر فاقد هر نوع نقطه قوتی بودند که مایه جذب آنها شود. یکی از محققان در این مورد می نویسد:

این همان مذهبی است که در پناه دولت زورگوی روس تزاری به وجود آمد و حمایت مأموران بیگانه از پایه گذار آن به حدی رسید که وقتی «بهاء الله» به اتهام قصد به جان شاه

* سیدعلی محمد شیرازی ملقب به «باب» بنیان گذار جنبش باب در ایران است، از القاب وی می توان به «نقطه اولی» و «شمس حقیقت» اشاره کرد.

دستگیر گردید، سفیر روس در نامه خود به صدر اعظم وقت چنین نوشت: «باید بهاء‌الله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این «امانت» بسیار بکوشی و اگر آسیبی به بهاء‌الله برسد و حادثه‌ای رخ دهد، شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود (نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ص ۴۶۸).

آیت‌الله سبحانی در این باره می‌گوید: آیا با این وضع در ساختگی بودن این فرقه مارکدار شك و تردیدی می‌ماند؟ آیا با این دلایل روشن باز بر خدا لازم است که به مقتضای حکمت خود عمل کند و دستی از غیب درآید و جان رهبران نشاندار آنها را بگیرد؟ نه، جای چنین اعمال قدرت جایی است که مردم در فحوص خود کوتاهی نکنند و در پیمودن راه خطا و غلط مقصّر نباشند و ایمان و گرویدن آنان روی موازین عقلی انجام بگیرد. در این صورت است که باید لطف و عنایت بی‌پایان خدا شامل حال مردم گردد و به هر قیمتی باشد، ماده فساد و گمراهی را که حتی عاقلان فکور و متوجه را نیز به اشتباه می‌اندازد، از میان بردارد و این شرایط هرگز در آیین «نقطه اولی» و یا مسلك سراپا خرافی «بهاء‌الله» وجود ندارد و هر فردی با يك نظر سطحی بر ساختگی بودن این آیین نماها و دلایل قاطع و استوار مخالفین آنها پی می‌برد (سبحانی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۴).

در اینجا به ادامه بیان اول (اقتضای حکمت الهی) باز می‌گردیم و به اقوال برخی از علما اشاره خواهیم کرد.

دیدگاه‌های عالمان

با توجه به مطالب یادشده - در بیان اول - مشهور علمای امامیه همین نظر (برهان حکمت) را مطرح کرده‌اند و اکنون به برخی از سخنان علمای امامیه اشاره می‌کنیم:

۱. شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ق) در مقام پاسخ به پرسشی می‌گوید: «این مطلب ضروری است، نیاز به دلیل ندارد؛ ولی ما به آن اشاره می‌کنیم. اعجاز کار خداست. این کار عملاً تصدیق پیامبر است و هر کس که خدا او را تصدیق کند، او راستگوست؛ زیرا محال است خدا دروغگو را تصدیق کند» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۷).
۲. علامه حلی (متوفای ۷۲۶ق) نظیر همین سخن را دارد: «اعجاز همراه با ادعای نبوت

مخصوص پیامبر است. اگر معجزه به وسیله کسی ظاهر شد، اگر ادعای نبوت کرد، می دانیم که او راستگوست؛ زیرا دادن معجزه به دست انسان دروغگو عقلاً قبیح است» (حلی، ۱۳۸۲، ص ۱۶۲).

۳. ابن میثم (متوفای ۶۷۹ یا ۶۹۹ق) می گوید: «خود به هنگام مشاهده همراه ادعای نبوت به تصدیق پیامبر کشیده می شود. اگر او دروغگو باشد، لازمه آن این است که خدا آدم دروغگو را تصدیق کرده و تصدیق انسان دروغگو ملازم با این است که خدا مردم را به قبیح فراخوانده است و آن بر خدا جایز نیست. نتیجه گرفته می شود که اگر آورنده معجزه دروغگو بود، هرگز قادر بر چنین اعجاز نبود» (ابن میثم، ۱۴۰۶ق، ص ۱۳۰).

۴. فاضل مقداد (متوفای ۸۲۶ق) معتقد است: «اگر آورنده معجزه در ادعای نبوت دروغگو باشد، این امکان پذیر نیست؛ زیرا لازمه آن این است که خدا افراد مکلف را به پیروی از انسان کاذب فراخوانده است و این کار قبیح است، از حکیم صادر نمی شود» (فاضل مقداد، ۱۳۶۵، ص ۳۷).

۵. علامه شعرانی (متوفای ۱۳۹۳ق) می گوید:

اثبات نبوت به معجزه آن است که گویند معجزه را خداوند بر دست پیغمبران جاری می کند و هر گاه کسی دعوی پیغمبری نکند، بعید نیست که خداوند تعالی خوارق عاداتی از او به مردم بنماید و فضل او را آشکار کند. اما اگر کسی دعوی پیغمبری کند به دروغ، خدای تعالی بر دست او معجزه اظهار نخواهد کرد؛ چون سبب گمراهی مردم می شود و آن را که به راستی پیغمبر نیست، به پیغمبری می پذیرند و احکام غیر خدا را رواج می دهند. سپس دعوی پیغمبری و اظهار معجزه دلیل تصدیق خداوند است (شعرانی، ۱۳۷۶، ص ۴۹۴).

۶. به باور آیت الله خوئی (متوفای ۱۴۱۳ق) «اعجاز گواه بر صدق گفتار مدعی است؛ زیرا اعجاز نوعی خرق قوانین طبیعی است. چنین کاری جز با عنایت خدا و قدرت دادن او امکان پذیر نیست. اگر مدعی نبوت دروغگو باشد، معنای آن این است که خدا با دادن چنین قدرت بر دروغگو مردم را به جهالت فراخوانده و این بر خدا محال است» (خوئی، ۱۳۹۵، ص ۳۵).

خلاصه بیان اول

هر گاه مدعی نبوت برای ادعای خود معجزه‌ای را ارائه می‌کند که دیگران از انجام آن عاجز و ناتوان باشند، می‌فهمیم که او با عالم غیب ارتباط داشته و در ادعای خود راستگو است؛ چون این قدرت فوق‌العاده در طول زمان در اختیار هیچ‌کسی قرار نگرفته، از اینجا معلوم می‌شود که ادعای او مورد تأیید خداست. زیرا حکمت و خیرخواهی خداوند متعال ایجاب می‌کند که درباره دروغگویی که مایه گمراهی انسان‌ها می‌باشد، نباید بی‌تفاوت باشد. نتیجه می‌گیریم: از سکوت خداوند، صحت ادعای مدعی کشف می‌شود.

۱۵۹

نقیب

رابطه منطقی معجزه با صدق گفتار آورنده آن

درواقع می‌توان گفت معجزه مستقیماً دلالت بر حقایق مدعی ندارد، بلکه با ضمیمه اینکه سکوت خدا منتهی به «اغراء به جهل» می‌شود، حقایق قول مدعی ثابت می‌شود. رابطه منطقی یعنی ضرورت منطقی با این بیان که وجود معجزه بالضروره دلالت بر صدق مدعی نبوت می‌کند. البته با ضمیمه این گزاره که خدای حکیم اجازه نمی‌دهد معجزه به دست افراد دروغگو قرار گیرد. پس ما از جود معجزه بالضروره به حقایق سخنان مدعی نبوت پی می‌بریم.

بیان دوم

در بخش پیشین در تبیین رابطه منطقی بین اعجاز و صدق ادعا از کلمات نوع متکلمان بهره گرفته شده و متکلمان غالباً روی همان بیان نخست تکیه می‌کنند؛ ولی مفسر عالی قدر علامه طباطبایی طرح جدیدی را ریخته و بیان دیگری دارند. او می‌فرماید: منکران نبوت به پیامبران دو اعتراض داشتند (طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ج ۱، ص ۸۲-۸۵):

۱. شما بشر هستید و امتیازی بر ما ندارید

اعتراض آنان این بود که شما بشر هستید، وجهی ندارد که شما دارای چنین امتیازی باشید و ما نباشیم، اگر بنا باشد بر انسان وحی شود، بر ما نیز باید وحی نازل گردد. پیامبران به آنها پاسخ می‌دادند: نبوت يك موهبت الهی بوده و نصیب بندگان مخصوص خدا می‌شود و هرگز

صحیح نیست که همه مردم در تمام امتیازات یکسان و برابر باشند. اعتراض کفار و پاسخ پیامبران در آیه زیر موجود است:

قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ * قَالَتْ لَهُمْ زُسَلُّهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ: امم گذشته به پیامبران چنین اعتراض کرده که شما نیز بشری مانند ما هستید، نظر شما این است که ما را از روش پدرانمان که پرستش بتهاست، باز دارید، پیامبران در پاسخ چنین گفتند: آری، درست است که ما بشری مانند شما هستیم، ولی خدا بر هر کدام از بندگان خود بخواهد منت می گذارد و او را برای ابلاغ پیام های خود انتخاب می کند (ابراهیم: ۱۰-۱۱).

پیامبران در جواب این اعتراض می گفتند: این مثنی است که از ناحیه خداوند بر بندگان خاص خود نهاده شده است و اختصاص این موهبت عقلاً هیچ اشکالی ندارد.

۲. نزول وحی خارق العاده است، دلیل بر وجود آن چیست؟

پیامبران الهی مدعی بودند وحی الهی بر آنان نازل می شود و رسالت آنان از طرف خدا بر همین اساس است و درحقیقت يك ادعا بیش نداشتند و آن اینکه ما طرف وحی الهی هستیم و از این طریق بر هدایت شما برانگیخته شدیم.

معترضان می گفتند وحی يك ادراك خارق العاده است نه ادراك حسی است و نه ادراك عقلی. دلیل بر اینکه شما واجد چنین ادراك مرموزی هستید، چیست؟ زیرا شما خواه ناخواه از يك رشته حقایق آگاه می شوید و به مردم ابلاغ می کنید بدون اینکه این آگاهی ها را از طریق حواس درك کنید یا با برهان عقلی ثابت نمایید، برای داشتن چنین ادراك، کار خارق العاده ای انجام دهید که بتوان با مشاهده آن، امکان تصدیق بر خارق العاده ای که ادعا می کنید فراهم آید.

چنین اعتراضی رنگ منطقی داشت؛ تو گویی معترضان به دنبال دریافت حقیقت بودند و می گفتند یا باید ما نیز همان ادراك مرموز را دارا باشیم یا اینکه کار خارق العاده ای را در معرض تماشا قرار دهید که بتوان از این طریق به تصدیق خارق العاده دیگر راه یافت.

از این جهت پیامبران دست به اعجاز زده و به اذن الهی در حدّ معین کارهای خارق العاده ای

انجام می دادند که مردم بتواند با دیدن يك مشابه به مشابه دیگر پی ببرند و از این طریق ارتباط خود را با عالم غیب ثابت کنند و اطمینان مردم را نسبت به خارق العاده ای به نام «وحی» جلب نمایند. آنچه گفته شد عصاره بیان علامه طباطبایی که به صورت گسترده گفته است (طباطبایی، المیزان، ج ۱، صص ۸۲ و ۸۵).

قاعده «حکم الأمثال»

علامه طباطبایی با استناد به قاعده عقلی «حکم الامثال فیما یجوز و ما لایجوز» به تبیین عقلی رابطه خداوند با انبیا می پردازد و معجزات را چه از نوع فعلی و چه از نوع معرفتی، در حکم مثل می شمارد. بر اساس این قاعده، اشیای همانند، دارای حکمی واحدند - اعم از اینکه حکم مثبت باشد یا منفی؛ بنابراین اگر موجودی به حکمی از احکام محکوم شود، موجود دیگری که همانند موجود اول است، به همان حکم محکوم می شود (دینانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۷۱ / مطهری، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۴۱۲)؛ یعنی وقتی فاعلی بر انجام يك فعل خاص و فوق العاده (معجزه) قادر باشد، ضرورتاً بر انجام کار فوق العاده دیگری - مانند دریافت وحی - توانایی خواهد داشت و لذا معجزه به استناد قاعده حکم الأمثال بالضرورة گفتار مدعی را تصدیق می کند.

سؤال ۱: آیا می توان «معجزات» و «پدیده وحی» را در حکم دو مثل دانست تا از طریق قاعده حکم الامثال، صدق نبوت را از معجزات فعلی پیامبر اثبات کرد.

پاسخ آن روشن است. مردم با درخواست منطقی که از انبیا داشتند، به این باور می رسیدند که این رخداد امری خارج از توان بشر عادی است و حاکی از ارتباط معنوی با عالم غیب است؛ پس ادعای دیگر او (وحی) نیز ثابت می شود؛ چراکه هر دو به نوعی خرق عادت است. اگر یکی (معجزه) صادق شد دیگری (وحی) نیز محکوم به صدق است. در واقع بازگشت استدلال با این قاعده همانندی و مثلثیت معجزات با وحی است.

در تکمیل مطلب باید گفت «تشابه» غیر از تماثل است. اگر حکمی در مشابهی صدق کرد، دلیل بر صدق آن در مشابه دیگر نیست؛ زیرا ممکن است حکم از آن خصوصیتی باشد که در مشابه نخست است؛ ولی مشابه دوم فاقد آن خصوصیت است (هر گردی، گردو نیست)؛ اما اگر حکم در

مماثل ثابت شد، مسلماً در مماثل دیگر نیز صدق می‌کند؛ زیرا فرض این است که هر دو از يك ماهیت و يك حقیقت برخوردارند و لذا نبود حکم در مماثل نخست و عدم آن در مماثل دوم ترجیح بلا مرجح است.

اکنون برای توضیح این مطلب، بحثی را که در شناخت مطرح می‌کنند، در اینجا یادآور می‌شویم. از نظر حکیمان استقرا مفید یقین نیست، مگر اینکه استقرای کامل باشد. در این صورت استقرا عنوان مشیر به عنوان بررسی تک تک افراد خواهد بود نه عنوان مؤثر. در حالی که تجربه و آزمایش یکی از عوامل آفریننده یقین است و علت آن این است که تجربه و آزمایش هر چند روی افراد معینی صورت می‌گیرد نه روی همه افراد، اما از آنجا که افراد دیگر با افراد مورد آزمون از هر جهت مماثل می‌باشند، قهراً به قوه خرد، حکم بر تمام افراد گسترش پیدا می‌کند؛ زیرا جهت ندارد که دو چیز از هر جهت مماثل هم باشند، اما حکم به فرد معینی مخصوص باشد؛ لذا در فلسفه اسلامی قاعده‌ای به شرح زیر داریم: «حکم الأمثال فی ما یجوز وما لا یجوز واحد» و لذا نتیجه تمام آزمون‌های جهان کلی است و اگر در موردی تخلف صورت گیرد، به این علت است که مورد از هر جهت، مثل مورد آزمون نبوده یا اگر هم مماثل و همان بوده، مانعی در کار بوده است (سبحانی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۳).

از این بیان روشن می‌شود که بیان علامه کاملاً علمی است؛ زیرا وحی الهی که خارج از ادراک حسی و عقلی است و کاملاً خارق‌العاده و از حدود قدرت علمی انسان بیرون است، با قرآن مجید که از جهاتی خارق‌العاده و از توان مقابل بیرون می‌باشد، کاملاً از نظر ماهیت یکسان‌اند، هر چند از نظر خصوصیت گوناگون می‌باشند و قاعده «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز» بر این مورد کاملاً حاکم است.

سؤال ۲: در گذشته در عین اینکه معجزه گواه بر ارتباط آورنده آن با ماورای طبیعت است، به صورت گسترده سخن گفته شد. آیا اعجاز علاوه بر آنکه نشانه ارتباط او با عالم جهان بالاست، دلیل بر «نزول وحی» بر او می‌شود یا خیر؟

برخی در اینجا از قاعده «حکم الأمثال» بهره می‌گیرند و خرق عادت را در موردی (اعجاز) دلیل بر قدرت بر خرق عادت دیگر (وحی) می‌دانند و مورد را از مصادیق «حکم الأمثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد» می‌دانند. مسلماً این نظر چندان استوار نیست؛ زیرا ملازمه بین دو

خارق عادت (معجزه و نزول وحی) نیست که از وجود یکی، وجود دیگری را استنتاج کنیم؛ به عبارت دیگر اگر فرضاً انجام يك خارق عادت را دلیل بر امکان خرق عادت دیگر بدانیم، از صرف امکان بر خرق عادت دیگر، قدرت بالفعل بر آن استنتاج نمی شود (قدردان قراملکی، معجزه در قلمرو عقل و دین، ص ۲۳۴).

باید در اینجا راه دیگری را پیمود و آن راه حکمت الهی است؛ یعنی همان دلیلی که بر ارتباط آورنده معجزه با عالم غیب دانسته شد، همان دلیل هم می تواند صدق ادعای او را بر نزول وحی ثابت کند و آن اینکه حکمت الهی بر این تعلق گرفته که انسان ها را به راه حق هدایت کند. دادن چنین قدرت به دست کسی که به ادعای وحی غیر صادق است، با حکمت الهی سازگار نیست و آیه قرآن بر این نیز شاهد است (حاقه: ۴۴).

شایان یادآوری است رسالت اعجاز در اثبات نبوت خلاصه می شود؛ اما محتوای نبوت خصوصاً در مورد اصول و معارف، باید با برهان ثابت شود اکنون سخن در این رابطه اینگونه است:

اعجاز، سند يك حقیقت است و بس

اعجاز پیامبران فقط سندی است برای ارتباط آنان با عالم غیب و وسیله ای است برای جلب اطمینان مردم نسبت به رسالت و نبوت آنان و بیش از آن دلالتی در آن نیست. از این بیان روشن می شود، معارف و احکامی که پیامبران برای سعادت بشر می آورند، بر دو نوع است: گاهی جنبه تعبّد دارد و باید آن را پذیرفت، مانند بسیاری از احکام عملی که در علم فقه از آن یاد می شود. گاهی نیز جنبه عقیدتی دارند که باید در اثبات آنان از دلیل و برهان کمک بگیرند و تنها اعجاز، در صحّت معارف و عقاید کافی نیست؛ مثلاً برای وحدانیت و صفات خدا بر اعجاز تکیه نمی شود، بلکه بر ادله عقلی تکیه می کنند.

قرآن درباره اثبات وجود خداوند می فرماید: «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: آیا در وجود خداوند شك و تردید است [در صورتی که او آفریننده آسمان ها و زمین است] و این آسمان و زمین برافراشته، بی خالق نخواهد بود» (ابراهیم: ۱۰). همچنین در وحدانیت خداوند و ابطال هر نوع شرك و دوگانگی در عالم می فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: اگر در آسمان ها و زمین

خدایانی وجود داشت، هر آینه نظم جهان به فساد می‌گرایید» (انبیاء: ۲۲). همچنین درباره محکوم کردن بت پرستی که بسیاری از مردم جاهلیت را مشغول خود ساخته بود، می‌فرماید:

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا: بت پرستان به يك رشته معبودهایی گرویده‌اند که نمی‌توانند چیزی را خلق کنند و خود مخلوق دیگران‌اند، هرگز قدرتی ندارند که ضرری را از خود دفع کنند و یا نفعی را به سوی خود جلب کنند و اختیاردار مرگ و حیات و زنده‌شدن خود نیستند» (فرقان: ۳).

قرآن درباره نفی پندار الوهیت حضرت مسیح ﷺ بهترین برهان را یادآور می‌شود و از اینکه از مادری متولد شده و هر دو برای رفع نیازهای زندگی غذا می‌خورند، بهترین دلیل است که آنها مخلوق‌اند و سهمی از الوهیت و خدایی ندارند: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ: مسیح فرزند مریم، رسولی است که پیش از وی، رسولانی نیز آمده‌اند و مادر او نیز زن پاکدامن و راستگویی است، هر دو غذا می‌خورند، بنگر چگونه دلیل را برای مردم بیان می‌کنیم».

اصولاً معارف نورانی قرآن، سراسر همراه با برهان روشن و گاهی به صورت اشاره همراه است و هرگز انبیا به وسیله اعجاز بر حقانیت آنها اثبات نکرده‌اند. در واقع هرچند برخی معارف ارائه‌شده توسط انبیا با ادله عقلی و براهین قابل اثبات است، این دلیل بر حقانیت صدق گفتار نبی در همه موارد نمی‌شود. تنها گواه بر صدق مدعی نبوت با معجزات ثابت می‌شود و عقلانی بودن معارف ارائه‌شده توسط انبیا، شاهدهی بر وحیانی بودن و ارتباط نبی با عالم غیب دارد. علامه طباطبایی در رساله‌ای تحت عنوان «اعجاز از دیدگاه قرآن» می‌گوید:

[گاهی] گفته می‌شود معجزه برای قانع کردن عوام الناس است، چون عقلشان از درک حقایق عقلی قاصر و ناتوان است، اما خواص و اهل اطلاع نیازی به معجزه ندارند. در پاسخ باید گفت هرگز پیامبران معجزه را برای اثبات معارف ارزنده مربوط به مبدأ و معاد نیاورده و در صدد بر نیامده‌اند که مسائلی را از معارف عقلی، چون توحید و معاد را با اعجاز ثابت کنند، بلکه در اثبات آنها به حجت عقل اکتفا کرده و از طریق استدلال عقلی با آنها سخن گفته‌اند (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۱۳).

عامه مردم چون خوش‌بین و صاف‌درون‌اند، با مشاهده خارق‌عادت‌ی سریعاً به حقانیت و حدس تصدق دعوی نبوت می‌کنند؛ در حالی که میان آوردن خارق‌عادت و صدق محتویات دعوت، ملازمه‌ای نیست؛ ولی خواص اعتباری به این حسن‌ظن‌ها ندارد بلکه از راه براهین قاطعه حقانیت مواد دعوت را اثبات نموده و اخذ می‌کنند. در حقیقت کسی که این شبهه را مطرح کرده، از يك نکته اساسی غفلت نموده است و آن این است که اصلاً معجزه ارتباطی با اصول شرایع و ادیان الهی که يك سلسله معارف روشن عقلی می‌باشند، ندارد. هرگز پیغمبری برای اثبات توحید یا معاد یا نبوت عامه و نظایر آنها دست به معجزه نزده است و کسی از امم انبیا برای قبول محتویات دعوت انبیا معجزه‌ای درخواست نکرده است و اگر کسی به این خیال بیفتد نادانی است که سزاوار پاسخ نیست. این معنا از بیانات قرآن بسیار واضح است. قرآن شریف، اصول معارف اسلام و سایر محتویات دعوت حقه را با استدلال‌های برهانی و در موارد خاصی به حسب مناسبت با جدل یا پند و اندرز فرمود و از انبیای گذشته نیز همین نوع نقل کرده است (طباطبایی، اعجاز از نظر عقل و قرآن، ص ۲۲/ همو، مجموعه رسائل، ج ۱، ص ۲۵۹).

البته در مقابل این دیدگاه، برخی از کشیشان مسیحی از آن جانبداری کرده‌اند. قدیس آکویناس و جان لاک معتقدند معجزه بر صدق آموزه‌هایی که ادیان مختلف در آن اختلاف دارند، مانند آموزه‌های الوهیت (Divinity) دلالت می‌کند. سوئین برن تلاش می‌کند تجسد خداوند در حضرت مسیح و نفی خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را با ادعای انحصار معجزات به حضرت عیسی اثبات کند. در جای دیگر در صدد است نحوه نیایش و عبادت عشای ربّانی را با معجزات حضرت عیسی به تنهایی اثبات کند (احمدی، ۱۳۸۹، ص ۳۴۵).

خلاصه

در این بیان رخداد معجزه به عنوان يك خارق‌عادت و ادعای ارتباط با عالم بالا به عنوان خرق عادت دوم مطرح شده‌اند و هر دو مماثل یکدیگر می‌باشند. اگر اولی را پذیرفتیم، دومی (ادعای نزول وحی) نیز به جهت قاعده «حکم الأمثال فی ما يجوز و ما لایجوز واحد» بالضروره پذیرفته می‌شود؛ به عبارت دیگر اگر کسی توانایی برای انجام يك خرق عادت داشته باشد، ضرورتاً توانایی

بر انجام خرق عادت دیگر نیز خواهد داشت؛ به بیان سوم اگر کسی توانایی ارائه معجزه را دارد، توانایی ارتباط با عالم غیب را نیز دارد. طبعاً ارتباط با عالم غیب همان چیزی است که نبی در مرحله نخست در صدد اثبات آن می‌باشد.

البته در این بیان نیز همانند بیان قبلی «وجود معجزه گواه بر صدق ادعای نبوت است» نیز حاکم است. البته با ضمیمه این گزاره که «خدای حکیم اجازه نمی‌دهد معجزه در دست افراد دروغگو و کاذب قرار بگیرد» و به اصطلاح «اغراء به جهل» بر خداوند حکیم عقلاً قبیح است. دلالت معجزه بر صدق ادعای مدعی يك دلالت عقلی است و دلالت آن لمی است - که از علت به معلول پی می‌بریم. با در نظر گرفتن صفات خدا مانند حکیم بودن خدا و اینکه وجود او منزه از قبیح است و این مسائل جنبه علی دارد، پی به لازم آن می‌بریم و آن اینکه آورنده معجزه خود راستگو و لازمه آن صفات، صدق گفتار اوست.

نظریه اشاعره در دلالت معجزه بر صدق ادعای نبوت

گروه اشاعره در حالی که معتقدند اعجاز پیامبران گواه بر صدق گفتار آنهاست، رابطه‌ای منطقی و برهانی بین اعجاز و صدق گفتار قایل نیستند، بلکه از راه دیگر وارد می‌شوند و آنکه می‌گویند سیره خدا بر این جاری شده که پیوسته معجزه را به دست افراد راستگو داده و به دست افراد دروغگو نداده است (خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، به نقل از: روزبهان اشعری، ص ۳۹). پایه نظریه آنان این است که حسن و قبح عقلی را نپذیرفته و عقل را ناتوان تر از آن دانسته‌اند که زیبایی و نازیبایی افعال را درک کند.

از این جهت دآوری عقل را که «دادن معجزه به دست آدم کاذب قبیح است» نپذیرفته، ناچار شدند مسئله «عادت الله» را مطرح کنند و شگفت اینکه اگر کسی توانایی خرد را بر شناسایی حسن و قبح افعال ناتوان بدانند، نمی‌تواند معرفتی از معارف ثابت کند.

عدلیه می‌گوید: دادن معجزه به دست افراد کاذب، امر قبیح است و ساحت خداوند از کار قبیح منزه است و به عبارت دیگر، عدلیه به حسن و قبح عقلی معتقدند و اینکه خرد کارهای باید و نبایدها را به روشنی درک می‌کند و در این قسمت فرقی بین واجب و ممکن نیست؛ مثلاً

می‌گوید پاداش نیکی به نیکی در همه جا و بر همه زیباست، خواه فاعل ممکن باشد یا واجب، پاسخ نیکی به بدی نازیباست در همه جا و بر همه. ولی اشاعره منکر حسن و قبح عقلی‌اند و می‌گویند خرد را یارای درک بایدها و نبایدها نیست و در عین حال می‌گویند، خدا هرگز معجزه را به دست افراد کاذب نمی‌دهد. وقتی از آنان سؤال می‌شود از کجا چنین کاری را انجام نمی‌دهد، می‌گویند سیره خدا بر این جاری شده است که پیوسته معجزه را به دست افراد راستگو داده و به دست افراد دروغگو نداده است (خوئی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، به نقل از: روزبهان اشعری، قرن دهم، ص ۳۹).

روزبهان* در پاسخ به این اشکال که «اگر داور عقل را بپذیریم که قبیح است خداوند معجزه را در اختیار فرد کاذب بگذارد، و الاً تشخیص فرد راستگو از دروغگو ناممکن خواهد بود»، این گونه پاسخ می‌دهد: «صدور امر قبیح از خدا اگرچه ممکن و بی‌مانع است، ولی عادت و مشیت خدا بر این تعلق گرفته که معجزه را فقط در اختیار مدعیان راستگو قرار بدهد و هیچ گاه معجزه به وسیله دروغگویان ظاهر نمی‌شود» (خوئی، مرزهای اعجاز، ص ۳۵ - ۳۶).

نقد

اولاً عادت‌تی را که روزبهان آن را ادعا کرده، از «غیر محسوسات» است و با حواس ظاهریه قابل درک نیست؛ پس لزوماً تنها درک این از طریق عقل خواهد بود. اگر ما بپذیریم عقل از درک حسن و قبح اشیا عاجز است، هیچ گاه نمی‌توانیم به چنین عادت‌تی پی ببریم. از کجا بفهمیم که مشیت خدا از روز نخست بر چنین عادت‌تی تعلق گرفته است.

ثانیاً اگر انجام و ترک يك کار از نظر عقل یکسان باشد، چه مانعی دارد خداوند از آنجا که قادر مطلق است، عادت و مشیت خود را عوض کند و متنبیان دروغگو را نیز بر انجام معجزه توانا سازد. ثالثاً پذیرش چنین عادت‌تی مستلزم این است که پیامبران گذشته را راستگو بدانیم؛ بنابراین کسانی که انبیای پیشین را نپذیرفته‌اند، قبول چنین عادت‌تی برای آنان ممکن نخواهد بود؛ چرا که هنوز

* فضل بن روزبهان خنجی (متوفای ۹۱۹ق) که از مشاهیر علمای اهل سنت و پیرو مکتب اشاعره و منکر حسن و قبح عقلی است، مؤلف کتاب ابطال نهج الباطل أو اهمال كشف الباطل که در ردّ نهج الحق علامه حلی‌آرا و نظریات پدر خود «روزبهان» را زیاد نقل می‌کند.

نپذیرفته‌اند معجزه در اختیار پیامبران راستگو قرار می‌گیرد.

رابعاً تحصیل چنین سنتی از جانب خدا نیاز به مرور زمان دارد که در برهه‌هایی معجزه را به دست افراد راستگو داده و به غیر آنان پرهیز نداده است، مسلماً صدها سال لازم است که چنین سیره از خدا کشف شود. در چنین موقع تکلیف مردم در این برهه که هنوز سیره و عادت خدا ثابت نشده است، چیست؟ چگونه بفهمند خدا نبی اول و دوم که دارای معجزه‌اند، صادق و راستگو می‌باشند (خونی، ۱۳۹۵ق، ص ۳۹).

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر

پاسخ به برخی اشکالات بر دلالت منطقی اعجاز بر نبوت

۱. اشکالات ابن‌رشد

ابن‌رشد دلالت قرآن را بر صدق گفتار مدعی که نزول وحی می‌باشد، می‌پذیرد و معتقد است دال و مدلول با هم سنخیت دارند؛ اما دلالت دیگر معجزه‌ها را بر نبوت نمی‌پذیرد و می‌گوید این پذیرش به سان این است که توانایی انسانی را بر راه رفتن روی آب، دلیل بر صحت ادعای نبوت او بدانیم. گفتار او این گونه است:

الف) عدم سنخیت میان دلیل و مدعی

در دلالت اعجاز بر صدق دعوت هیچ سنخیتی میان دال و مدلول وجود ندارد. اثبات حقایق قول مدعی به وسیله معجزه همانند این است که کسی برای اثبات شایستگی خود برای درمان بیماری‌ها ادعا کند که می‌تواند روی آب راه برود. مدلول (تبخر او در علم طب) تنها با معالجه بیماران صعب‌العلاج که کسی قادر به درمان آن نباشد، ثابت می‌شود. حتی اگر چنین فردی بتواند روی آب راه برود، دلالت عقلی بر مدعی او نیست. مردم با دیدن معجزات انبیا که عملی فراتر از توان بشری است، اقناع می‌شدند که او از توانایی قدرت فوق‌العاده دیگری (دریافت وحی) برخوردار است (ابن‌رشد، ۱۹۹۸م، ص ۱۸۵).

نقد و بررسی

کلام این رشد ناظر به نفی رابطه طبیعی و مادی است. البته بین راه رفتن روی آب، ارتباطی با آگاهی از طب نیست؛ زیرا رابطه آن دو با هم باید رابطه مادی باشد و چنین رابطه ای میان این دو نیست؛ حتی بشر در طول زندگی هیچ نوعی پیوندی میان این دو به دست نیاورده است.

اما مقصود ما از رابطه، رابطه غیر طبیعی و غیر مادی است و آن يك محاسبه عقلانی است. معجزه هر پیامبر در هر عصری، مناسب فن رایج آن زمان می باشد. هر گاه مدعی نبوت کاری انجام دهد که تمام استادان سرآمد آن فن در برابر آن، اظهار عجز و ناتوانی کنند، چاره ای نیست که علت این عمل را در ماورای قوانین طبیعی جست و جو کنیم. مسلماً این عامل غیر طبیعی جز خدا کسی دیگر نخواهد بود. تصور اینکه ممکن است علتی غیر از خدا داشته باشد، چندان ضرری به مسئله نمی رساند؛ چراکه موجود امکانی از نظر وجود و فعل وابسته به واجب الوجود است؛ زیرا به حکم بطلان تسلسل همه نوع فعالیت ها باید به واجب الوجود منتهی گردد و اگر چنین فردی راستگو نبوده، چنین قدرتی را خداوند حکیم در اختیار او قرار نمی داد. از این بیان روشن می شود مراد از رابطه بین معجزه پیامبر و نبوت او يك محاسبه عقلانی است نه رابطه مانند آتش و حرارت یا آب و برودت.

اصولاً باید دید رابطه منطقی در هر مورد متفاوت می باشد. در موضوعات طبیعی باید رابطه، رابطه طبیعی باشد؛ لذا در مثالی که گفت: «من می توانم روی آب راه بروم» نمی تواند دلیل بر آگاهی او از طبابت باشد؛ چون هر دو طرف قضیه امر طبیعی است و باید رابطه هم سنخ باشد؛ ولی درباره اعجاز يك طرف امر طبیعی است و طرف دیگر يك امر غیبی است که همان کار خارق العاده ای است که خداوند در اختیارش قرار داده و دیگران از انجام آن عاجزند، در این مورد هم باید رابطه متناسبی میان دو طرف جست و جو کرد و آن همان محاسبه عقلی است.

اگر بخواهیم مسئله را ترسیم کنیم، چنین می گوئیم:

(الف) کار فوق العاده که دیگران عاجزند.

(ب) حاکی از يك قدرت غیبی است.

(ج) خدای حکیم این قدرت غیبی را به حکم حکمت در اختیار راستگو قرار می دهد نه دروغگو.

۲.۱. بر پیش فرض‌ها خدشه وارد می‌شود

متکلمان برای اثبات رسالت مدعی، به دو مقدمه اشاره می‌کنند:

۱. این فرد مدعی رسالت است و معجزه‌ای در اختیار دارد.

۲. هر کسی که معجزه در اختیار اوست، نبیّ خداست.

اشکال این‌رشد این است که شما از کجا می‌گویید «هر کس معجزه در دست دارد، نبیّ خداست». اگر از طریق شرع پاسخ بگویید، مستلزم دور است و اگر از تجربه و تکرار به این نتیجه می‌رسید، دیگر مفید یقین منطقی (معرفت شناختی) نخواهد بود (همان، ص ۱۷۵).

نقد و بررسی

این‌رشد تصور کرده برای اخذ نتیجه (صاحب معجزه پیامبر است) دو راه بیشتر نیست: یکی شرع که مستلزم دور است و دیگری تجربه که مفید یقین منطقی نیست؛ بلکه راه سومی وجود دارد و آن محاسبه عقلی است و آن اینکه: خداوند حکیم، معجزه را به دست فرد دروغگو نمی‌دهد که مایه گمراهی مردم باشد؛ زیرا او خواهان سعادت و رستگاری مردم است و این خواسته در صورت دروغگو بودن مدعی نبوت حاصل نمی‌شود. طبعاً باید گفت با در نظر گرفتن حکمت و اینکه خواهان سعادت بشر است، آورنده معجزه راستگو بوده و دروغ نمی‌گوید.

۳.۱. افزودن شرط همراه با ادعای نبوت

سومین اشکال این‌رشد این است که اصل «معجزه فقط در اختیار مدعی رسالت قرار می‌گیرد» برای اینکه سایر امور مثل کرامات، سحر، کار مرتاضان را شامل نشود، قید همراه با ادعای نبوت همراه با ادعای خود به آن افزوده می‌شود و نتیجه این می‌شود: معجزه زمانی صورت می‌گیرد که همراه با دعوی رسالت باشد و لذا اگر کار شگفت انگیزی از کسی مشاهده شد، ولی مقرون به دعوت نباشد، دلیل بر نبوت نیست. بنابراین کارهای خارق‌العاده به تنهایی دلالت بر نبوت نمی‌کند، مگر اینکه پس از اعجاز مدعی نبوت باشد (همان، ص ۱۷۷).

نقد و بررسی

افزودن شرطی به نام مدعی نبوت، به این دلیل است که نفوس طاهره انبیا و اولیای الهی بر اثر

طاعت خدا، قادر به تصرف در کون هستند. شاید بتوان گفت سنخ معجزات و کرامات اولیا همگی از حیث دلالت در یک مرتبه وجودی و هر دو از یک مقوله اند و آن تصرف در امور سماوی است. گاهی بدون داشتن منصب و گاهی با داشتن منصب و لذا متکلمان این شرط را افزوده اند تا کرامات از معجزه جدا شود و از آنجا که به خاطر طهارت نفس اولیای الهی که هیچ گاه بدون اذن خداوند، ادعای رسالت نمی کنند و هیچ گاه داعیه رسالت نداشته اند، صرف کرامت دلالت بر نبوت نیست. سحر ساحران حساب دیگری دارد و آن اینکه قابل تعلیم بودن این امور، ماهیت آن را از معجزات و کرامات جدا می سازد و مقارن بودن دعوت در آنجا مطرح نیست.

۴.۱. معجزه برای اثبات دعوت نیست

اشکال دیگر ابن رشد این است که فلسفه وجودی معجزات پیامبران به قصد دعوت و طلب ایمان مخاطب نبوده، بلکه برخی مسلمانان برای ایمان خود، از پیغمبر طلب معجزه می کردند و آن حضرت در اکثر موارد، خواسته آنان را اجابت نمی کرد. سپس ابن رشد به آیات سوره «اسراء» استناد می کند.*

نقد و بررسی

بررسی تاریخ درخواست معجزه از منظر قرآن و تاریخ بر خلاف نظر ابن رشد گواهی می دهد. اما در انبیای پیشین، درخواست معجزه برای کسب صدق دعوت آنان بوده و لذا می گفتند: «فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» [خطاب به انبیا می گفتند:] اگر در گفتار خود صادق هستی، معجزه ای برایمان بیاور» (شعراء: ۱۵۴). اگر مؤمن بودند دیگر «إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» چه معنا دارد. در تاریخ پیامبر مسئله «شق القمر» روشن ترین دلیل است که قریش در آستانه ایمان نبودند،

* وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَعَيْنَبُ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَافَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا رَعِمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قِبَالًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (اسراء: ۹۰-۹۳) و قوله تعالى: «وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ» (اسراء: ۵۹).

وإنما الذي دعا به الناس وتحداهم به هو الكتاب العزيز. فقال تعالى: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (اسراء: ۸۸) وقال: «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ» (هود: ۱۳). (ابن رشد، ۱۹۹۸م، ص ۱۷۸).

بلکه از این طریق می‌خواستند به واقعیت برسند. پیامبران تا زمانی معجزه می‌آوردند که ثابت شود آنان فرستادگان خدایند و زمانی که حجت بر مردم تمام می‌شد، هیچ الزامی برای اظهار معجزه نیست. از آنجا که مشیت الهی بر این است قانون طبیعت طبق روال خود سپری شود، معجزه امر رایجی میان انبیا نبوده و مردم را به معجزات انبیای پیشین توجه می‌ساختند.

۲. اشکالات فخر رازی بر دلالت منطقی معجزه

خواجه نصیر طوسی (متوفای ۶۷۲ق) در کتاب نقد المحصل از فخر رازی (متوفای ۶۰۶ق) معروف به امام المشککین سه اشکال بر دلالت معجزه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۲.۱. معجزه معلول نفس نبی است

او می‌گوید: هرگز دلیل نداریم که کار پیامبر، کار خداست، احتمال دارد کار از آن پیامبر باشد؛ زیرا احتمال هست نفس نبی با دیگر نفوس از نظر ماهیت مختلف باشد و بر چیزی توانایی پیدا کند که دیگران بر آن توانایی نداشته باشند... اگر بگوییم نفس نبی با نفس دیگران وحدت ماهوی دارد، ممکن است، سخن را به بدن نبی منتقل کنیم و بگوییم بدن او دارای خصوصیتی است که دیگران فاقد این خصوصیت‌اند؛ لذا کارهایی را انجام می‌دهد که دیگران از آنها ناتوان‌اند (خواجه نصیر، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۳۵۳).

ممکن است نبی بر جسمی دست یافته که منشأ آثار عجیب و غریب شده باشد، ولی چون دیگران از جسم و خواص آن بی‌اطلاع‌اند، از معارضه با آن عاجز مانده‌اند. شاید هم انبیا توسط نیروهای شیاطین، جن، ملائکه یا ارواح فلکی، او را در این امور غریبه یاری کرده باشند.

ملاحظه: اختلاف ماهوی نفس نبوی با دیگران مسلماً منتفی است؛ زیرا همگی حیوان ناطق و به اصطلاح به وسیله «نفس ناطقه» از دیگر جانداران جدا می‌شوند و در غیر این صورت اختلاف ماهوی سبب می‌شود نبی نوعی دیگر باشد، در حالی که همگی می‌دانیم او انسان است.

اختلاف در بدن از نظر ضعف و شدت قابل تصور است؛ زیرا همه انسان‌ها از نظر توانایی بدنی یکسان نیستند؛ اما توانایی بدنی در معجزه کارساز نیست؛ زیرا فرض این است که در يك لحظه

چوب خشک به صورت مار یا کار نشدنی مثل اینکه گِل حیوان شود، انجام گیرد. این نوع کارها محصول توانایی بدنی (از لحاظ شدت و ضعف) نیست.

احتمال اینکه نبی بر گیاهی و حیوانی دست یافته که دارای چنین ویژگی های غریبی داشته باشد نیز منتفی است؛ زیرا در صورتی است که نوع اعجاز را پیامبر معین کند؛ ولی غالباً نوع اعجاز را مخاطبان تعیین می کردند و نبی از درخواست آنان آگاه نبوده تا وسیله آن را فراهم کنند. آنچه فخر رازی در مرحله سوم گفت که جن و شیاطین او را در این راه کمک می کنند، نیز مردود است؛ زیرا اقتدار جن و شیاطین بسیار محدود است و هرگز قدرت بر احیای مردگان یا آفریدن مرغ زنده و شق القمر ندارند.

۲.۲: ثابت شود که خدا این کار را به عنوان تصدیق نبی انجام داده است

حاصل این اشکال آن است که معجزه در صورتی بر نبوت آورنده آن دلالت می کند که غرض خداوند از استجاب دعای او تصدیق او باشد، در حالی که از نظر مکتب اشاعره افعال خدا همراه با غرض نیست؛ ممکن است خدا کاری را انجام دهد، ولی نه به عنوان تصدیق و ممکن است خداوند از خلق آن هیچ غرضی نداشته باشد.

گذشته بر این فرض می کنیم خدا کاری را به عنوان هدفی انجام داده است. از کجا معلوم هدف تصدیق نبی باشد. شاید این رخداد، محصول کرامت و معجزه نبی دیگری باشد. ممکن است «ارهاص» نبی دیگری باشد که بعداً مبعوث خواهد شد و شاید برای امتحان عقول مکلفان باشد؛ همچنان که انزال آیات متشابه به این غرض بوده است (خواجه نصیر، ۱۴۰۵ق، ص ۳۵۳).

ملاحظه: تصویر فعل خدا مجرد از غرض، ملازم با عبث بودن فعل خدا می باشد و افراد عاقل و لغوکار فاقد کمال اند و خداوند متان جمیل و مظهر کمال است، چگونه می توان گفت خدا دعای پیامبر را مستجاب کرده، اما غرض تصدیق آن نبوده است.

گذشته از این استجاب دعای او مجرد از تصدیق او سبب اضلال بندگان است و آن از شأن خدا نیست؛ چنان که می فرماید: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِي عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ: اگر کفران کنید خداوند از شما بی نیاز است و هرگز کفران را بر بندگان نمی پسندد» (زمر: ۷).

او پذیرای کفر بر بندگان نیست و مسلماً دادن يك قدرت بر فرد دروغگو يك پذیرش کفر بر

بندگان است. در مسئله ارهاص نیز فخر رازی دچار خلط مبحث شده است. «ارهاص» در نبوت آورنده خود حکایت می‌کند، نه از نبوت فرد دیگری که در آینده خواهد آمد. ارهاص پیش از زمان دعوت و بدون تحدی و مبارزه طلبی است (تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۱۳).

۲.۳. از کجا معلوم خدا او را تصدیق کند او در گفتارش راستگوست

وی در بیان این اشکال می‌گوید: از کجا معلوم که خدا او را تصدیق کرد، او راستگوست. خدایی که - از نظر مکتب اشاعره - آفریننده کفر و گناهان است، چه مانعی دارد فرد کاذب را تصدیق کند (همان، ص ۳۵۳).

ملاحظه: کسانی که حسن و قبح را منکر باشند و قبیح ترین افعال را به خدا نسبت بدهند و خدا را آفریننده کفر و قبیح ترین افعال بدانند، ممکن است بگویند خدا دروغگو را تصدیق کند. وی در پایان به استدلال قراردادی که معروف است، اشکال می‌کند. مقصود از آن مثال قراردادی این است که فردی ادعای نمایندگی از پادشاه دارد و در مجلسی که او نشسته است، می‌گوید، پادشاهها، اگر من در این ادعای وکالت راستگو هستم، نشانه نص بر راستگویی من این است که از جای خودتان برخیزید. در این موقع فخر رازی می‌گوید: برخاستن ملک از جای خودش همراه بر دردی بود که بر او عارض شد و لذا از جای خود برخاست.

البته این احتمالی است در يك میلیارد احتمال که قابل توجه نیست، گذشته از اینکه ملک زبانش بسته نبود، می‌توانست بگوید مردم برخاستن من جنبه تصدیقی ندارد، بلکه به خاطر يك رشته ناراحتی داخلی است.

۳. اشکال شهید صدر بر دلالت منطقی معجزه

شهید صدر در نفی رابطه منطقی بین معجزه و ثبوت نبوت می‌گوید: «دلالت معجزه بر نبوت نمی‌تواند متوقف بر قاعده عقلی قبح کذب و قبح اغرای به جهل باشد؛ چون در این صورت، حتی اگر این قاعده مورد قبول هم باشد، معجزه نمی‌تواند دلیل بر نبوت مدعی باشد؛ به دلیل اینکه این کبرای کلی که کذب قبیح است، مصداق خود را در خارج معین نمی‌کند که اگر مثلاً خداوند حکیم با اظهار معجزه در دست مدعی نبوت، او را تصدیق نکرده باشد، مرتکب اغرای به جهل شده

است؛ چون فرض این است که معجزه بدون ضمیمه شدن این کبرای کلی بر نبوت معجزه کننده دلالت نمی کند. بنابراین توقف دلالت معجزه بر نبوت مدعی نبوت بر کبرای کلی قبیح کذب و قبیح اغرای به جهل - که برای فریب مردم خلاف واقع را به آنها بگوید - مستلزم دور است؛ زیرا از يك سو فعلیت کبرای عقلی قبیح اغرای به جهل و قبیح کذب، متوقف بر فعلیت دلالت معجزه بر نبوت می باشد و از سوی دیگر فعلیت دلالت معجزه بر فعلیت کبرای مذکور متوقف است» (احمدی، ۱۳۸۹، ص ۳۸۵).

حاصل تقریر این است کبری، صغری خود را ثابت نمی کند. اگر مولی بگوید «اکرم العالم» و درباره فردی تردید کنیم که عالم است یا نه، نمی توان به اصل دلیل تمسک کرد و عالم بودن او را ثابت کرد، بلکه باید تشخیص صغری را از جای دیگر به دست بیاوریم. در اینجا هم کبری کلی کذب قبیح و اغراء به جهل نیز مانند کذب قبیح است، دلیل نمی شود آورنده معجزه کاذب یا صادق باشد؛ زیرا این مستلزم دور است، به نحوی که بیان شد.

ملاحظه: مورد بحث با مثال «اکرم العلماء» تفاوت دارد. در آنجا دو احتمال همسو هست: یا عالم است یا عالم نیست و کبری یکی از این دو صغری را ثابت نمی کند؛ در حالی که در مورد بحث يك طرف محال است، طرف دیگر قطعاً ثابت می شود.

توضیح اینکه اگر کاذب باشد، با حکمت خدا سازگار نیست؛ چون این وجه محال است و بین سلب و ایجاب واسطه نیست، طبعاً طرف دوم که راستگو بودن است ثابت می شود.

نتیجه گیری

مبانی ما در این رساله عبارت اند از:

— حکیم بودن خدا (در مبانی خداشناختی) و اعتقاد به حسن و قبح عقلی (در مبانی ارزش شناختی) و تقسیم هستی به طبیعت و ماورای طبیعت (در مبانی هستی شناختی) از عوامل مهم برای نتیجه گیری در این رساله بوده است.

— درباره نحوه دلالت معجزه بر صدق ادعای مدعی باید روشن کرد که آیا این دلالت، دلالت لفظی است یا عقلی. اگر لفظی است، دلالت آن مطابقی است یا تضمنی یا التزامی و اگر دلالت آن

عقلی است، آیا به صورت برهان لمّ است که از علت به معلول پی می‌بریم یا برهانی اِنّی است که از معلول به علت پی می‌بریم.

نتیجه اینکه: اصولاً دلالت، معجزه لفظی نیست - که درباره آن در یکی از سه شیوه رسالت سخن بگوییم - بلکه دلالت آن عقلی است و از میان دو قسم دلالت لمّی است؛ زیرا با در نظر گرفتن صفات خدا مانند حکیم بودن خدا و این وجود او منزّه از قبیح است، این مسائل که جنبه علیّی دارد، پی به لازم آن می‌بریم و آن اینکه آورنده معجزه در ادعای خود راستگوست و لازمه آن صفات و آن مبانی، صدق گفتار اوست و در واقع با اثبات برهانی بودن دلالت معجزه - در مقابل قول کسانی که دلالت آن را اقماعی می‌دانند - مرتبه آن را به عالی‌ترین درجه ممکن (عقل و منطق) ارتقا داده و برای یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله اعتقادی خود دلیل و برهان اقامه کرده‌ایم.

منابع

۱. ابن رشد، محمد بن احمد؛ الكشف عن مناهج الادلة في عقائد الملة؛ ط، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، ۱۹۸۸م.
۲. ابن ميثم؛ قواعد المرام في علم الكلام؛ ج ۲، قم: انتشارات مرعشي، ۱۴۰۶ق.
۳. ابن بابويه؛ علل الشرائع؛ قم: انتشارات داوری، ۱۳۸۵.
۴. احمدی، محمدامین؛ تناقض نما یا غیبت نمون؛ بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
۵. تفتازانی، سعدالدین؛ شرح المقاصد؛ قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۶. حلّی، حسن بن یوسف؛ کشف المراد؛ تهران: انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۲.
۷. خواجه نصیر؛ تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل؛ بیروت: دار الاوضاء، ج ۲، ص ۱۴۰۵.
۸. خویی، سیدابوالقاسم؛ البیان فی تفسیر القرآن؛ قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، ۱۳۹۵ق.
۹. —؛ مرزهای اعجاز؛ ترجمه آیت الله سبحانی، تهران: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۵.
۱۰. دینانی، ابراهیم؛ قواعد کلی فلسفه در فلسفه اسلامی؛ تهران: پژوهشگاه علوم اسلامی، ۱۳۸۰.
۱۱. سبحانی، جعفر؛ الالهیات؛ قم: انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۱.
۱۲. —؛ رسالت جهانی پیامبران، قم: مکتب اسلام، ۱۳۷۴.
۱۳. —؛ شناخت در فلسفه اسلامی؛ قم: انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۲.
۱۴. شعرانی، ابوالحسن؛ شرح فارسی تجرید الاعتقاد؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲.
۱۵. شیخ مفید؛ النکته الاعتقادیة؛ قم: چاپ کنگره، ۱۴۱۳ق.
۱۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ اعجاز از نظر عقل و قرآن؛ تهران: فاخته، ۱۳۶۱.
۱۷. —؛ المیزان؛ تهران: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.
۱۸. —؛ مجموعه رسائل؛ به کوشش استاد سیدهادی خسروشاهی؛ قم: انتشارات بوستان کتاب، ۱۳۸۷-۱۳۹۱.

۱۹. فاضل مقداد؛ باب حادی عشر مع شرحیه النافع یوم الحشر و مفتاح الباب؛ تهران: ناشر مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۵.
۲۰. قدردان قراملکی، محمدحسن؛ معجزه در قلمرو عقل و دین، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
۲۱. گلپایگانی، ابوالفضل؛ فرائد، هوفنهايم: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، [بی تا].
۲۲. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ ج ۱۳، ۱۳۸۹: انتشارات صدرا، ۱۳۷۳.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام قرآن؛ قم: انتشارات امیرالمؤمنین، ۱۳۸۶.
۲۴. ملاصدرا؛ الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة؛ بیروت: دار الاحیاء التراث، ۱۹۸۱م.
۲۵. نبیل زرنندی؛ تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، تهران: [بی جا]، ۱۳۲۵.
۲۶. هاشمی، سید محمود؛ بحوث فی علم الأصول؛ تهران: المجمع العالمی للشهید الصدر، ۱۴۰۵ق.